



به نام خدایی که لبخند آفرید

چرا سید محمد خاتمی خواستنی تر از شما است؟

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت الله خامنه ای

در تمام سالهای پس از انقلاب و سالهایی که من جانانه از جناب شما حمایت می کردم، تلاشم این بوده که نه وامدار جناح چپ باشم و نه راست. گزیده ای از نوشته های آن سالهای من که در چهار جلد منتشر شد، مؤید این سخن است. که اگر به کج روی های این می پرداختم، از کج روی های آن غافل نبودم. اکنون نیز اینچنین. که نه دل درگرو این دارم و نه آن. در این نوشته اگر چه پا به پای شما بر جناب سید محمد خاتمی متمرکز شده ام، شما اما این تأمل و تأکید را از همان روح مستقل مستفاد فرمایید. و نه این که نوری زاد تا دیروز از سفره ای و اکنون از سفره ای دیگر ارتزاق می کند. راستش را بخواهید با نگاهی به اطرافیان شما، از برادران لاریجانی گرفته تا همه ی مجلسیان و دولتیان و امامان جمعه و نمایندگان مطلوب شما، کسی را نیافتم تا برگزینم و او را با خصلت های خاتمی بسنجم. و اما اصل سخن من:

می خواهم به برخی از خصوصیات جناب شما و سید محمد خاتمی اشاره کنم و برتری های شما دوتن را برگزینم و بر شمارم. علت این که من از میان همه ی روحانیان و شخصیت های مطرح کنونی، سید محمد خاتمی را برای مقایسه برگزیده ام، نه به این خاطر است که وی تنها رقیب صنفی و سیاسی شماست، نخیر، بل به این خاطر که وی را برای شما اینگونه آراسته اند که ظهور او، با فرود فروغ شما مترادف است. و شما را بر سر این قرار نشانده اند که باید بر ظهور نامبارک خاتمی خط کشید و راه بر درخشش او بست. و گرنه ناگهان بخود می آید و او را برآمده، و خود را فروفتاده می بینید.

قصد دیگر من از طرح یک چنین مقایسه ی پرمخاطره، نه بر کشیدن وی، و فرو کاستن فروغ شماست، نخیر، بل به این خاطر که آنسوتر از تبلیغاتی که بر شما فرو می بارند، پرده از جمال دوستان واقعی شما بر افکنم و شما را به حادثه های در کمین اشارت دهم. حادثه هایی که دیگران طراحی می کنند و امضایش را از شما می ستانند.

یک: در یکی از نامه ها برای شما سخن از "سنگ نقش" یکی از پادشاهان بزرگ هخامنشی نوشتیم. که بر تخت شاهی نشسته و عجباً که با خود گرزو شمشیر و زره و کلاه خود و یال و کوپال مطلقاً ندارد. این پادشاه بلند آوازه، با هر آنچه که از هیبت شاهان و جهانگشایان ندارد، در یک دستش اما عصا و دردست دیگرش شاخه گلی دارد. حالا چرا عصا؟ و چرا گل؟ شاید عصا به معنی افتادگی باشد، و گل: محبت. و این که: آهای ای مردمانی که از هر کجا به دیدن من می آید، از من مهر اسید و مرعوب آوازه ی جهانگشایی من شوید. جلویایید، من از خودتانم. به چشم خود می بینید که با من شمشیری و خنجری و ابروانی درهم کشیده نیست؟ به عصای من بنگرید! و به شاخه گلی که دردست دارم! یک چنین پادشاهی مگر می تواند تلخ و تند و نامهربان باشد؟ و نوشتیم: چرا تجسم این که ما دردست شما شاخه گلی ببینیم، تجسمی دور از ذهن و مبتنی بر رویدادی ناممکن است؟

بر خلاف شما اما همین خصلت، یعنی تماشای عصا و گل، در دوستان سید محمد خاتمی قابل باور و امری محتمل است. چرا که معدل حس چهره ی شما بر عبوسی و اخم، و معدل حس چهره ی خاتمی بر تبسم و لبخند است. و این یعنی: هر که با شما بنشیند باید بداند که زبان به لکت اندازد، و هر که با خاتمی بنشیند، زبان به روانی بگشاید. در همان نامه نوشتیم آن چفیه ای که همراه برگردن دارید، مخاطبان شما را به سمت خیزش های تند حسی اشارت می دهد. که یعنی: آهای مردم ایران و جهان، بدانید که من مرد جنگم و برترین خصیصه ای که پرچمش کرده ام و به گردن آویخته ام، همین روحیه ی پنجه در انداختن با دشمنان است. و یعنی زیستن در متن دشمنانی که در همین نزدیکی اند و عنقریب از پنجره ها داخل می شوند. و نوشتیم ایکاش در هر دیدار، بجای چفیه، شاخه گلی دردست شما بود تا جهانیان از همین عصا و گل به استعاره می فهمیدند که شما همچون اجداد طاهری تان و مثل آن پادشاه بلند آوازه ی هخامنشی، مرد لبخند و مدارا باشید.



دو: در اطراف شما متأسفانه آدمهای مسئله دار فراوانند. نیز البته انسانهای درستکار. منتها روی سخن من به این است که

اگر در اطراف ما - که بی نشان و بی کاره ایم - فراوانی آدمهای یخ بسته و کوته فکرو کج دست امری محتمل باشد، حضور این طیف ناجور در اطراف شما، قابل قبول که نیست مخاطبان داخلی و خارجی شما را به تردید و تفسیر درمی اندازد. که مثلاً رهبریک کشور اسلامی را چه به دزدان؟ و چه به بداخلاقان و فحاشان و پورده دران؟ شوربختانه سکوت شما درباره ی خطاکاری اطرافیان و حامیانان، اولین تعبیر ناجورش را به جانب شما باز کرده است. و این، خسارت عمده ای است که زمان ترمیم آن سپری شده است.

آنسوتر از شما اما، با آنکه همه ی دستگاههای اطلاعاتی کشور بکار افتادند تا از آقای خاتمی و اطرافیان او، چه آن زمان که هشت سال بر سر کارها بودند و چه اکنون که بر کنارند، کج دستی محکمه پسندی بجویند و به بوق و کرنا در اندازند، راه بجایی نبردند و نبرده اند. پرسش این که: در یک قلم، چرا باید نور چشم شما آقای علی لاریجانی پیش چشم شما دزدی احمدی نژاد و معاون اول او سهیم بوده باشد و دستگاه قضایی شما از او عبور کند؟ و سوزناک ترین که: شما که از این دزدی ها و دیگر دزدی ها خبر داشته اید، چرا بنا بر سکوت گذارده اید؟

نمی دانم آیا این را شنیده اید که در وزارت اطلاعات و سپاه و سازمان بارزی کل کشور و دیوان عدالت عداری، پرونده ی دزدی های آقای احمدی نژاد در استانداری اردبیل و شهرداری تهران و سالهای ریاست جمهوری اش را، و دزدی های اعوان و انصار او را با فرغون جابجا می کنند؟ شما را به آن خدای خاص و متفاوتی که می پرستیدش، اگر این دزدی های آشکار، و دزدی های هزار بار ثابت شده، در پرونده ی آقای خاتمی و اطرافیان او بود، باز همچنان سکوت می فرمودید؟ یا همه ی بشریت را برای تماشای این افتضاح بزرگ بسیج می فرمودید؟

باور بفرمایید نه تنها ما و مردمان جهان، که همه ی ساکنان و مجاوران کهکشان راه شیری و همه ی ساکنان هفت آسمان نیز متحیرند که چه الفت و مقابلی میان شما و پدیده ی احمدی نژاد بچشم آمد که شما همه ی اندوخته های اعتباری خود را مصروف این فرد نامتعادل فرمودید؟ فردی که نمونه اش نه در اطرافیان آقای خاتمی، که در اطرافیان عقلای دوردست تاریخ نیز بچشم نمی آید.

سه: برخلاف شما که حساب و کتاب مالی تان روشن نیست، حساب و کتاب مالی آقای خاتمی روشن است. که اگر نبود، همان آقای طائب دم دستتان، هزار باره به سقف آسمانش می چسبانید. این که می گویم حساب و کتاب مالی شما روشن نیست، خدای ناکرده روی سخن مرا به کج دستی تعبیر نفرمایید. زندگی ساده ی شما مگراز نگاه ما پنهان است؟ بل مراد من از این سخن، پولهای تریلیاردی این مردم است که به دستور و فرمان و خواست شما به سمت افغانستان و حزب الله و لبنان و سوریه و هزار جای دیگر سرازیر شده.

ایرادی نداشت اگر مردم ایران می دانستند پولشان به فرمان شما به چه منظوری و به کجاها رفته ومی رود. حضرت علی (ع) اگر بجای شما بود حتماً فهرستی از جابجایی پول مردم را منتشر می کرد و رضایتشان را جویا می شد. شما نمی دانم چرا به این مهم دست نمی برید؟ با شناختی که از آقای خاتمی دارم، و اطمینان دارم خود جناب شما نیز در این سخن با من هم رأی و هم نظرید، وی اگر به پول مردم دست می برد، حتماً بابت ریال به ریالش پاسخگو بود. و این پاسخگو بودن وی و پاسخگو نبودن شما نه کم اختلافی است. مهم این که ظاهراً آقای خاتمی از همین منظر بدهکار مردم نیست. شما اما سخت بدهکار مردمید. سخت. بسیار سخت. امروز بکنار، فکری آیا برای فردای خود فرموده اید؟

چهار: مجامع علمی و فرهیختگی کشور ما عمدتاً به جناب خاتمی گرایش بطئی و آشکار دارند. از صمیم دل برای او احترام ویژه قائلند. او را فردی موافق و همراه برای فرابردن علم و فرهیختگی و واگشایی ساحت های اندیشمندی یافته اند. دانشگاهیان و دانشمندان ما اما شما را مسئولی می دانند که گاه دست بر گلوی علم نیز می برد. مسئولی که هراز چندی باید به محضرش برده شوند تا او با آنان سخن عالمانه بگوید.

داستان استحالته ی دانشگاهها در مفاهیم اسلامی که به تقلیل مرتبه ی علمی کشور انجامیده و نهایتاً به تفکیک جنسیتی در دانشگاهها رضایت داده است، و داستان فرو کوفتن علوم انسانی متداول، و برکشیدن علوم اسلامی که خود جناب شما آن را باب فرموده اید، داستان غمباری است که تا هماره با نام شما همراه خواهد بود. داستانی که شرمنده ام بگویم: خیلی زود به طنز گرایید و راه بجایی نیز نبرد.

خود می دانم که برای بیان این سخنان نامتعارف بهای سنگینی خواهم پرداخت، اما چرا نگویم آنانی که شما را به فرو کوفتن علوم انسانی ترغیب کردند، اکنون خود پس کشیده اند و نام شما را به امتداد نام علم ستیزان سپرده اند. پس در عرصه ی علم و دانش و دانشگاه نیز، آنکه خواستنی تر است، آقای خاتمی است.



آنگاه که جمعی از دانشجویان را برای مجالست و مؤانست به نزد شما می آورند، به شکل و شمایلشان بنگرید و ببینید آیا همگان آنان برگزیده و یکجور نیستند؟ و مثلاً در میانشان آیا دانشجویان غیر بسیجی و غیر چادری پیدایند؟ بله، این همان دروغی است که شما را به امضای آن تحکم کرده و می کند.

بیاید و به یک آزمون پیشنهادی من تن در دهید: در دو تالار بزرگ و مجاور هم، شما و آقای خاتمی با دانشگاهیان سخن بگویید. با تبلیغاتی متعارف. بی هیچ ویژگی رهبری و فرماندهی کل قوا برای شما، و بی کسی و بی کاری برای آقای خاتمی. اطمینان دارم نتیجه ای که از درودیوار این دو تالار به بیرون خیز بر می دارد، شما را با من بر سر این مدعا همراهی می کند که آقای خاتمی از وجاهت علمی فراوان تری برخوردار است.

پنج: آقای خاتمی اگر همین اکنون بخواهد به کشوری سفر کند یا حتی به کشوری پناهنده شود، بلا استثنا همه ی کشورهای جهان پذیرای او خواهند بود. شما اما نه، کشورهای چندانی شما را نخواهند پذیرفت. شاید کره شمالی و افغانستان و عراق و ونزوئلا به روی شما در بگشایند. گفتن این مهم برای همچومنی که یک روز بلندترین افتخارات این جهانی و آن جهانی را برای شما آرزو می کرد- و البته همچنان این آرزو با اوست - بسیار دشوار است. که سربه زیر بیاندازد و به مقتدای دیروزش بگوید: متأسفانه کشوری در این جهان مشتاق شما نیست.

شاید چاپلوسان اطراف شما گردن کشانه بگویند: خاتمی را اگر همه ی کشورها می پذیرند، بخاطر خصلت های وادادگی و جاسوسی و "سوروسی" اوست. و اگر مولو و مقتدای ما را نمی پذیرند، بخاطر استکبار ستیزی و سرخم نکردن او در برابر جهانخواران است. که می گویم: مگر قرار نبود آوازه ی انقلاب ما را جهانیان بشنوند و مشتاق ما شوند؟ خوب بسم الله، این جهان و این ما و این رهبر فکری ما. رهبر ما برای این ارتباط کجا باید برود؟ و اساساً کجا راهش می دهند؟ جایی غیر از چین و روسیه آیا؟ که از پول ما کیسه ها پر کرده اند؟ همین چین و روسیه آیا به سخنانی مشتاقند که ما بیرقش کرده ایم؟ یا به پول های بی زبان توی جیب ما؟

شش: ما و شما با به صحنه آوردن یک جور اسلام متغایر و گزیده گرا، که فساد را در فاضل خداداد دیدیم و در رفیق دوست ندیدیم، و غیرت مندی را در پاره شدن عکس امام دیدیم اما در مغز متلاشی شده ی جوانان مردم ندیدیم، ضربه ای کاری به اصل این دین آسمانی زده ایم. دین گریزی مردمان ما، و روی گردانی مردمان جهان از ما، باعث شده که مخاطبان جغرافیایی ما روز به روز از گردونه ی دوستی با ما کنار روند، و در عوض جانیان جهانی و دزدان و مشکل داران داخلی به سمت ما هجوم آورند.

سید محمد خاتمی اما با هر خلاف و خطای مختصری که مرتکب شده بود، هنوز مخاطبان خود را به سمت اخلاق و مدارا و درستی و ادب و فهم و علم و پاکی و پاکدستی متمایل می کند. نه در حرف، بل که در عمل. چراغی که او افروخته، و بیرقی که او برشانه دارد، هنوز برای اسلام کارسازی می کند. پس در همان وادی لباسی که شما دو تن از پیامبر به تن دارید، قبول می فرمایید که او به اسلام خدوم تراز خود شماسست. که مردمان ایران و جهان، عمدتاً و به دور از تبلیغات حکومتی، از ما و شما گریز می کنند و بدو روی می برند .

هفت: نویسندگان و هنرمندان کشورمان به خاتمی متمایل ترند. چرا که در او ادب را و پاکی را و درستی را و فهم را و هنر دوستی را و مردم داری را باور کرده اند. البته جماعتی از نویسندگان و هنرمندان نیز پای در رکاب شما دارند. اما فاصله ی ملات هنری و قابلیت های ادبی این دو، به قدر خشت خام از خشت پخته است. ظاهراً هارمونی اطرافیان ما به یک تجانس همجنس محتاج است. نمی شود دوست مالی ما پاکدامن باشد و دوست فرهنگی ما فهیم، اما دوست نظامی ما آلوده باشد و دوست هنری ما مرعوب. ما آدمها ناخواسته و رفته رفته به گزینش دوستانی هم طیف دست می بریم. من البته منکر حضور انسانهای شریف و کارفهم و درستکار در کنار شما نیستم. نه، زبانم لال و چشمم کور، منتها معدل افرادی که گرداگرد شما مجتمع شده اند، مشترکاتی در چاپلوسی و لکنت زبان و آب زیر کاهی دارند. و گرنه این همه دزدی و آسیب و نفرت از کجا بر می جوشد و به جان جامعه فرومی نشیند؟

هشت: پلیدترین و هیولاترین افرادی که می شود آنان را از میان پلیدان و هیولایان برگزید، شرمنده ام، در کنار شما و گوش بفرمان شما و مدعی حمایت از شمایند. این هیولایان، چه در بخشی از وزارت اطلاعات و چه در جاهایی از سپاه، به اعمال زشت ترین رفتارهای غیر انسانی با مجرمان و متهمان، و به سرفرو بردن به کانون خانواده ها، و بهیم زدن مناسبات اخلاقی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی کشور مشغولند و احتمالاً خود جناب شما نیز به چند و چون رفتار اینان اشراف و وقوف دارید. و گرنه مگر باور کردنی است جناب شما از هزار اسکله ی قاچاق سپاهیان بی خبر باشید؟ یا به رویدن سهام مخابرات توسط آنان، دستور نرفته باشید؟ و به تک تک پرونده های معترضان سیاسی نظرنیانداخته باشید؟



در پست‌های این دونهادی که من منکرشایستگی های آنان نیستم و قدردان زحمت پاکانسان هستم، رنج ها و آسیب ها و دژخیمی های دست به دست می شود که وای اگر فردا روزی پرده ها فروافتند وما بدانیم مثلاً حجة الاسلام طائب وحسینیان وفلاحیان در چه فاجعه های سهیم بوده اند واز کجاها وچه کسانی دستور می گرفته اند.

در پرونده ی خاتمی اما از این هیولاهای خبری نیست. اطرافیان او اگر هم خسارتی بیار آورده باشند، نه از هیولاهای گونگی وپلیدوارگی، که از ندانم کاری آنان بوده است. دست خاتمی و اطرافیان او برخلاف ما از "خون" میرآست. وچه باشد اگر دستی از گماشتگان او به نوازش یک سیلی بالا رفته باشد. پس با اجازه ی شما در اینجا نیز به درستی رفتار خاتمی امتیاز می دهیم.

نه: در میان دارایی های سید محمد خاتمی هر چه که باشد، "اوباشان مذهبی" نیست. این دارایی اما مخصوص جناب شماست. من در "نامه ی نوزدهم" به توصیف بخشی از هزار توی این جماعت خودجوش کفن پوش پرداخته ام. بی خردانی که ریسمان اراده ی آنان نه در دست پاسداران است و نه در دست نیروهای انتظامی.

بدا که این اوباشان مذهبی را شما بکار انداخته اید، و آنان نیز تنها و تنها از جناب شما حرف شنوی دارند. وگرنه چگونه می شود جماعتی تهی مغز انسان نما، جلوی چشم پاسداران شما و مأموران انتظامی شما، فریاد کشان والله اکبر گویان زیر وبالای زندگی یک مرجع تقلید یا یک معترض را بهم بدوزند و کسی نیز متعرضشان نشود؟ من در حیرتم آنجا که اوباشان مذهبی به خانه ای هجوم می برند و ساکنان زمین وساکنان آسمان، صدای آه و فغان اهل آن خانه را می شنوند، شما چرا صدای سوز بی پناهان آن خانه را نمی شنوید؟

ده: همه ی ما اطمینان داریم اگر خاتمی بجای شما بود، حتماً سپاهیان را از ورود به کارهای سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی بر حذر می داشت. والبتّه میرحسین موسوی نیز. راز و ژگونی انتخابات دوسال پیش نیز در همین نکته است. نامحرمان نباید سربه اندرون بساط فریگی سپاهیان فرو می بردند و کامشان بر می آشفند. شما اما به سپاهیان اجازه ی ورود به این حوزه ها را دادید تا با سرفرو بردن به فرصت های خاص و روییدن اموال مردم، به بهره مندی های ویژه در افتند. امروز مگر اینان را با هزار خط و نشان و توپ و تشرمی توان بجای نخست شان بازمی بُرد؟ هرگز! طعم مال حرام بکام جماعتی که نشست، تپای جان از او صیانت می کند.

یازده: خاتمی "حفظ نظام" را در حفظ و برپایی علم و ادب و قانون و برآمدن شایستگان تعریف کرد. ما و شما اما حفظ نظام را به "حفظ خودمان" تغییر ماهیت دادیم. جوری که نظام از همین تغییر زاویه ای که ما براو بار کردیم، از ریخت افتاد و همه ی حاجت های انقلابی اش که بر کشیدن عدل و انصاف و انسانیت و رشد و بالندگی و استقلال بود، بخاک نشست. امروز درس خنرانی نماز جمعه ی خویش به استقلال کشور اشاره فرمودید. عجباً که شما نام "التماس" به چین و روسیه را - برای آنکه در مجامع جهانی جانب ما را داشته باشند - استقلال نهاده اید. راستی و ابستگی ما به چین و روسیه آیا بیشتر است یا وابستگی شاه به آمریکا؟ داستان نیروگاه اتمی بوشهر را که این روزها خاک می خورد، در نظر آورید. که چهار برابر پول داده ایم و یک بساط بی مصرف پرهزینه و از رده خارج را به زیر بغلمان داده اند. نکنند اسم این ورشکستگی را فرآورده ی علمی بگذاریم؟

دوازده: برخلاف ما که با دروغ بناهای فراوانی بر ساختیم و با دروغ گویان نرد عشق باختیم، خاتمی اما صداقت را بر کشید و همکاران خود را به راستگویی و راستکاری دستور فرمود. او برای نخستین بار صداقت را با مسئولیت آمیخت. درست همان چیزی که ما بدان پشت فرمودیم. همین امروز جناب شما در نماز جمعه فرمودید که جامعه ی ما از آزادی و افری برخوردار است. برخلاف زمان شاه که از اختناق آکنده بود!

این آزادی را اگر از مطالعه ی کیهان و رجانویز دریافته اید، یک نگاهی نیز به صداوسیما ببندید. صداوسیما می که در زیر لایه های سنگین سانسور به خفگی دچار شده و با پخش این سخن شما (که ما را آزادی فراوان است) به صورت مخاطبان خود لبخند می نشاند. می دانید چرا؟ دلیلش بماند برای فرصتی که روی در روی شما بایستم و ساعتها درباره ی نبود آزادی در جمهوری اسلامی سخن بگویم. اجازه بدهید تنها به همین بسنده کنم که: صداوسیما می یکی از پرسیان سورتین رسانه های جهان است.

شاید بفرمایید آیا این آزادی نیست که تو- نوری زاد - هر هفته سخنان شرم آور می پراکنی؟ که می گویم: من آقا جان، جانم را کف دست گرفته ام. مأموران شما پلیدترین رفتارها را با من و خانواده ام پرداخته اند. من چیزی برای از دست ندارم. من و خانواده ام خود را مهبای همه ی آسیب ها ساخته ایم. کسی که به استقبال یک چنین سرنوشتی شتافته، این مقدار آزادی را از حلقوم حاکمان بیرون می کشد. اسم این آزادی نیست. اسمش هیاهوی پیش از مرگ یک محکوم به اعدام است.



سیزده: خاتمی مقام جوان را فرا بُرد و تاجایی که توانست به جوانان بها بخشود، ما و شما اما جوان را در بسیجیان تحت فرمان

خود محدود کردیم. به همین دلیل است که تا جوانان دیگر سربرآوردند که: ما نیز هستیم، با چماق جوانان بسیجی بر سرشان کوفتیم. همین امروز، جمعی از جوانان بسیجی را اگر واگذاریم، مابقی آنان به خاتمی متمایلند. می دانید چرا؟ برای این که ما و شما جوانی را به محدودیت تحکم می فرماییم، و خاتمی، جوان را با مختصات فطری اش می خواهد. و برای تجلی همان فطرت جوانی فضا می پردازد. تمام محدودیت هایی را که ما و شما و دستگاہهای فرهنگی ما بر سر جوان و موسیقی و هنر و قلم بارانده ایم، برخلاف خواست ما امروزه به ظهور گستره ای از آسیب ها منجر شده است. خاتمی برخلاف ما و شما این را می دانست. به همین دلیل است که خاتمی در میان جوانان از ما و شما خواستنی تر است.

چهارده: خاتمی تا توانست به رسانه ها - غیر از صداوسیما که تحت فرمان جناب شما بوده و هست اکسیژن رساند، و ما و شما همان اکسیژن را از گلوئی رسانه ها بیرون کشانیدیم. اهالی رسانه، که بانی یکی از محکم ترین ارکان فرهنگی و هنری و اجتماعی اند، از دوران خاتمی به دوره ی تنفس رسانه های مکتوب یاد می کنند. و بدیهی است که او را بیش از ما و شما بخوانند.

پانزده: خاتمی گرچه یک روحانی است اما هرگز به تعصبات مذهبی روی نبرد. ما و شما اما با همین تعصبات مذهبی بجان مخالفان خود فرو شدیم و تعریف تازه ای از مدارا را به نمایش گذاردیم. خاتمی به ساحت روحانیان آسیب نرساند. برخلاف ما که بر بنیان روحانیت تبر کوفتیم .

شانزده: راستی اگر معنای سنتی "کفار" را مثلاً با چین و روسیه و کره ی شمالی منطبق کنیم، ما آن "شدت" مورد اشاره ی قرآن را با "رحمت" ناگزیر خود معاوضه کردیم و بعد از آنکه همه ی رحمت پولی خود را به پای آنان ریختیم، با "شدت" بجای مانده به جان دوستان خود در افتادیم تا تفسیر تازه ای از آموزه های دینی بکار اندازیم. خاتمی اما به سخن حافظ شیراز روی بُرد. که حافظ، آسایش دوگیتی را در مدارا با دشمنان، و مروت با دوستان می داند. خاتمی با همین دو گزینه، مطلوب ترین دیپلماسی جهانی را بکار انداخت و احترام بسیاری از کشورها را به سمت جمهوری اسلامی هدایت فرمود. قبول می فرمایید که در این ساحت نیز خاتمی چهره ی مطلوب تری از خود پرداخته است. چرا؟ خواهیم گفت:

ما و شما ترکیبی از عصیبت های داخلی و خارجی را به نمایش گذاردیم. جوری که در داخل، و برای حفظ قدرت، دوستان خود را به بهانه های بی دلیل تاراندیم، و در خارج، با شعارهای پوک و با پشت کردن به اخلاق جاری جهانی (دیپلماسی)، به تنگنا در افتادیم. آنگاه برای برون رفت از تنگناهای خراشنده، تا توانستیم به پای چین و روسیه پول ریختیم تا در مجامع جهانی از ما هواداری کنند.

اکنون کارمان بجایی رسیده که کمتر کشوری به رفاقت و همراهی با ما مشتاق است. و حال آنکه خاتمی چهره ای بشاش و منطقی از جمهوری اسلامی به جهانیان شناساند. در سخنان نماز جمعه ی امروز، برای نخستین بار به واژه ی "گفتمان و منطق" متوسل شدید. مخاطب شما آمریکا بود. همان آمریکایی که در این سالها مضروب غلیظ ترین شعارهای آتشین شما بود. امروز ما، بجای شعارهای تند احساسی، چه خوب که سخن تازه ای از شما شنودیم. چه؟ گفتمان، رفتار مبتنی با منطق. که یعنی درجایی که آمریکایی ها می توانند با جمهوری اسلامی گفتمان کنند و با او به منطق سخن بگویند، چرا می خواهند به زور روی برند؟

آیا باور کردنی بود این سخن؟ شمایی که همیشه با تندترین الفاظ و واژه ها با آمریکا سخن می فرمودید، امروز از "گفتمان و منطق" سخن به میان آوردید. و این البته اگر چه دیر اما رویکرد مبارکی است از جانب شما. خاتمی برخلاف ما از همان ابتدا به گفتگو و منطق ایمان داشت. گفتگوی تمدن ها را او پایه نهاد و ما از فرط حسادت قدرش ندانستیم. خاتمی وقتی سخن از گفتمان می گفت، یا به منطق اشاره می کرد، مجامع جهانی او را باور می کردند.

البته به آمریکاییها اجازه بدهیم این الفاظ دیر هنگام شما را باور نکنند. گرچه امید ما به همین رویه است. به چه؟ به گفتمان و منطق که امروز بدان اشاره کردید. یکاوش درهای زندانها را می گشودید و این دو واژه را با معترضان داخلی نیز می فرمودید. که بیاید با هم سخن بگوییم. مگر میر حسین موسوی چیزی فراتر از گفتمان از شما می خواست؟ یا رفتاری منطبق با منطق؟ چرا ما آمریکا را به گفتمان و منطق می خوانیم و باب همین دو رویه را به روی معترضان خود می بندیم و از گفتمان با آنان هراس می ورزیم؟

هفده: راز قتل های زنجیره ای که آشکار شد، هیولاهای وزارت اطلاعات به خاتمی التماس کردند که بیا و این فضاقت را علنی مکن. چرا که علنی کردن این فاجعه، حیثیت وزارت اطلاعات و حیثیت خیلی ها را به باد می دهد. در عوض ما قول می دهیم که دست از کشتن مابقی فهرست



آنانی که باید کشته شوند، بداریم. با اطمینان می گویم اگر هر مسئولی بجای خاتمی بود، به همین وعده بسنده می کرد و پای از خطر به درمی برد. اما او برعلنی کردن آن فاجعه پای فشرد.

به همین دلیل، ما تا همیشه ی تاریخ مدیون این رشادت خاتمی هستیم. خدا می داند در پستوهای وزارت اطلاعات چه لخته هایی از خون بی گناهان را شسته اند و کسی نیز از نام و نشان قربانیان خبر ندارد. قتل های زنجیره ای، صمیمانه بگویم: به وجهه ی شما آسیب فراوانی وارد آورد. وبه وجهت خاتمی افزود.

هجده: مجلس مورد نظر خاتمی مجلسی مستقل و صاحب رأی است و مجلس مورد نظر شما مطیع و حرف گوش کن. قبول می فرمایید که مجلس اول کارا و پویا و مجلس دوم خفیف و متزلزل است. و این تزلزل همان خصلتی است که ما و شما در این سالها بر همه ی هیكل مجلس فرو بارانده ایم و مصرانه خسارتهای آن را انکار فرموده ایم.

نوزده: اگر خاتمی به جای شما بود حتما دستور می فرمود سپاه و اطلاعات اموال ربوده شده ی مرا به من باز بگردانند.

سخن پایانی:

باز صمیمانه می گویم که خاتمی از همه ی کسانی که شما نام ببرید، خواستنی تر و درستکارتر است. و من حیران اینم که شما چرا این مرد بزرگ را وانهاده اید و از ریسمان فردی چون شریعتمداری و علم الهدا و سید احمد خاتمی و احمدی نژاد آویخته اید. شما اگر یک دوست صادق داشته باشید، خاتمی است. همو که خیر شما را می خواهد و مردمان فراوانی چشم به او و به قدم های او دارند. قدر او را بدانید و دست او را به گرمی بفشارید و از او دلجویی کنید و با او به راههای ناپیموده در افتید.

جمعه چهاردهم بهمن سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری زاد

بد رو د تا جمعه لردیگر

